

نابهنجاری بربریت

توحش تروریسمِ اسلام‌گرایانه سوابق متعددی دارد

جان‌گری

درآمد: جان‌گری، فیلسوف نامدار انگلیسی، نشان می‌دهد که وحشیگری‌ها و اقدامات ویرانگرانه‌ی داعش نمونه‌های مشابهی در قرون اخیر داشته است. به باور او، این بربریت تکرارشونده نشان از آن دارد که در سیاست، بر خلاف عرصه‌ی دانش و فن‌آوری، نمی‌توان از مدرنیزاسیون و پیشرفت خطی صحبت کرد.^۱

ظهور داعش (دولت اسلامی عراق و شام) برای جهان لیبرال غرب به شدت نگران‌کننده است. علت آن فقط توانایی این گروه جهادی در انجام حمله‌ای تروریستی با تلفات انبوه در یک شهر بزرگ و مهم اروپایی نیست. پیشروی این گروه جهان‌بینی غالب غربی را بر هم می‌زند. تاریخ مدرن، از نظر متفکران لیبرال نسل حاضر، داستان پیشروی تمدن است. در این مسیر لحظاتی از پس‌رفت و بازگشت به عقب، که برخی از آنها فجیع بوده، وجود داشته است. اما این‌ها فقط برگشت به بربریسیم گذشته است، که مسیر پیشرفت را که ذاتاً آرام و دلپذیر است دچار وقفه می‌کند. برای هر کس که اینطور فکر می‌کند، داعش فقط می‌تواند یک نابهنجاری و بی‌قاعدگی اسرارآمیز و مصیبت‌بار باشد.

با این همه، برای آنان که از کارهای داعش گیج و مبهوت‌اند، نه فقط داعش بلکه بخش اعظم تاریخ مدرن هم باید اسرارآمیز باشد. داعش با قساوت، بسیاری از ارزش‌های بشر متمدن را زیر پا گذاشته است: اسارت جنسی زنان و کودکان، قتل مردان همجنس‌خواه؛ هدف گرفتن و کشتن نویسندگان، کاریکاتوریست‌ها، و یهودی‌ها؛ قتل عام بی‌هدف در یک کنسرت راک؛ و تلاش برای نسل‌کشی ایزدی‌ها. نمونه‌هایی از همه‌ی این وحشیگری‌ها و بربریت‌ها در دوران مدرن - اکثراً در قرن گذشته - وجود دارد. استفاده از خشونت جنسی به مثابه تدبیر نظامی در پاک‌سازی قومی در بوسنی در دهه‌ی ۱۹۹۰، در طی جنگ استقلال بنگلادش در ۱۹۷۱، در نپال، کلمبیا، سودان، جمهوری دموکراتیک کنگو، و بسیاری از مناطق جنگی دیگر رایج بود. ویران کردن بناها و آثار هنری، که داعش از جمله در ناحیه‌ی باستانی پالمیرا مرتکب آن شده، سوابق چندی در قرن بیستم دارد. بلشویک‌های ولادیمیر لنین کلیساها و

^۱ این مقاله برگردان اثر زیر است:

Gray, John (۲۰۱۶) [The Anomaly of Barbarism: The Brutality of Islamist Terrorism has Many Precedents](#). *Lapham's Quarterly*.

جان‌گری فیلسوف سیاسی و مؤلف بیست‌وشش کتاب است که به بیش از بیست زبان ترجمه شده‌اند. او استاد بازنشسته‌ی ممتاز اندیشه‌ی اروپایی در مدرسه‌ی اقتصاد لندن است. عنوان آخرین اثر او این است:

The Soul of the Marionette: A Short Inquiry into Human Freedom

کنیسه‌ها را در روسیه قلع و قمع کردند. مائو تسه‌تونگ قسمت‌های بزرگی از میراث معماری چین و تبت را با خاک یکسان کرد، در حالی که رژیم پُل پوت معابد و پاگوداهای چینی را ویران کرد و نقشه‌اش نابود کردن شهرهای کشور بود. در این شمایل‌شکنی‌های سکولار، مقصد محو کردن گذشته و ساختن جامعه‌ای نو از «سال صفر» بود - ایده‌ای که از «سال یک» تقویم فرانسه در سال ۱۷۹۳ الهام می‌گیرد، این تقویم دلالت بر عصر جدیدی داشت که با انقلاب فرانسه آغاز شده بود. داعش با نابود کردن برنامه‌ریزی‌شده‌ی بقایای باستانی پیش از اسلام و مکان‌های اسلامی بسیار باسابقه، اساساً مقصد و هدف متفاوتی را دنبال نمی‌کند.

همچنین داعش به لحاظ استفاده‌ی روشمندان‌اش از ترور و وحشت به عنوان ابزار تحکیم قدرت‌ش، چندان با نمونه‌های پیشین تفاوت ندارد. لنین در تلگرام «فرمان اعدام»‌اش به کمونیست‌ها در ۱۱ اوت ۱۹۱۸ دستور می‌دهد که دهقانان خودسر و نافرمان را به طور جمعی به دار آویزند: «این کار باید به قسمی انجام شود که مردمی که تا صدها مایل آن‌طرف‌تر زندگی می‌کنند ببینند، بلرزند، بدانند، و فریاد بکشند.» دولت شوروی از آغاز کار و در طی بخش اعظم موجودیت‌ش، برای به دست گرفتن قدرت متکی بر ترس بود. دادگاه‌های نمایشی دهه‌ی ۱۹۳۰ تداوم آن اصل آموزشی بلشویکی بود که اطاعت را با نمایش وحشت تلقین می‌کرد. با این همه، این نظام نزدیک به سه‌چهارم قرن دوام آورد، و در بیشتر این مدت شمار چشمگیری از طرفدارانش در غرب از او تبعیت می‌کردند. بی‌شک این رژیم نقایصی داشت، که برخی هولناک بود، اما این نقایص میراث استبداد تزاری و آسیایی تلقی می‌شد. برداشت موجه‌تر می‌توانست این باشد که جرم و جنایت‌های شوروی عمدتاً ناشی از تحقق بخشیدن به آن سنت مدرن اروپایی بود که از وحشت برای بازسازی جامعه استفاده می‌کرد. سنتی که با ژاکوبین‌ها در پی انقلاب فرانسه ظهور کرد، و لنین به اقرار خود آن را دنبال می‌کرد. اما به ندرت به این برداشت توجه می‌شد.

برای کسانی که از ظهور داعش گیج و مبهوت‌اند، بیشتر وقایع قرن گذشته معنایی جز پس‌روی از زندگی مدرن ندارد. حتی رژیمی که مرتکب جرم بی‌سابقه‌ای در تاریخ شده است را باید نمونه‌ای از بازگشت به دوران گذشته محسوب کرد: اغلب چنین قلمداد می‌شود که حکومت نازی، اروپا را به دوران قرون وسطی بازگردانده است. مسلم است که نازی‌ها در آزار و نسل‌کشی یهودیان از دیوشناسی (demonology) مسیحی قرون وسطی سود بردند، اما در عین حال آنها برای مشروعیت بخشیدن به این فجایع به مفهوم مدرن و شبه‌علمی نژاد^۲ استناد می‌کردند. نژادپرستی با توسل به نوعی داروینیسیم دروغین فقط در زمانه‌ی سیطره‌ی علم می‌توانست پدیدار شود. نازیسم نه فقط در روش‌های کشتار بلکه در شیوه‌ی تفکر نیز مدرن بود.

در اینجا مقصود تکرار این ادعا - که نظریه‌پردازان مارکسیست مکتب فرانکفورت دعوی آن را دارند - نیست که تفکر علمی مدرن، به صورتی غیر مستقیم اما اجتناب‌ناپذیر، به نازیسم و هولوکاست می‌انجامد. بلکه مقصود آن است که

^۲ نژادگرایی شبه‌علمی مدرن از فرضیه‌ها یا فنون به ظاهر علمی برای حمایت یا موجه دانستن عقیده به نژادگرایی، برتری و کهنتری نژادها، بهره‌برداری می‌کند.

در عرصه‌ی سیاست استناد به مدرنیته، خواب و خیال است. افزایش دانش در قرون اخیر امری واقعی است، همان قدر که ازدیاد قدرت انسانی به مدد فن‌آوری واقعی است. این پیشرفت‌ها انباشتی و شتاب‌گیرنده‌اند و، در هر وضعیت واقعاً محتملی، عملاً غیرقابل برگشت. اما پیشرفت‌های مشابه در سیاست، هر چه باشد، اندک بوده‌اند. پیشرفت سریع علم و فن‌آوری در چند قرن گذشته با پیشرفت قابل مقایسه‌ای در تمدن یا عقلانیت انسانی همراه نبوده است. به جای آن، توسعه‌ی دانش در تعامل خود با ستیزه‌ها و شور و هیجان انسانی، انواع جدیدی از بربریت را تولید کرده است.

داعش، که برای نشان دادن مخالفت خود با هنجارهای جهان متمدن از پیشرفته‌ترین فن‌آوری‌ها استفاده می‌کند، شکل مدرنی از بربریت است. البته، این گروه ویژگی‌های متمایزکننده‌ای دارد. حملات پاریس نشان می‌دهد که داعش، بیش از هر گروه جهادی دیگری، می‌تواند با در هم آمیختن تروریسم شهری و جنگ چریکی، استراتژی واحدی به وجود آورد. هر ضربه‌ای که داعش در میادین جنگ در سوریه و عراق می‌خورد احتمال دارد موجب حمله‌های بیشتری به سکنه‌ی غیرنظامی در شهرهای غربی شود. وجه تمایز داعش از سایر گروه‌های جهادی این است که داعش با استفاده‌ی دقیق از رسانه‌های الکترونیکی، فجایعی را که مرتکب می‌شود منتشر می‌کند. داعش با این فجایع، که با به کار بردن فنون کتاب‌ راهنمایی به نام مدیریت توحش انجام می‌شوند، به دنبال تحقق استراتژی‌ای کاملاً برنامه‌ریزی شده است (استراتژی‌ای که انتقادات القاعده را برانگیخت). تفاوت دیگر داعش با گروه‌های جهادی دیگر در این است که تقاضای خاصی ندارد. در حالی که هدف القاعده مجبور کردن ایالات متحده به عقب‌نشینی از خاورمیانه بود، داعش خود را ملزم و متعهد می‌داند که سرتاسر نظم کنونی جهان را واژگون کند - هدفی که حاکی از این است که جهان‌بینی این گروه بیشتر از رقبای جهادی کنونی‌اش فرجام‌شناختی است. هیچ یک از این ویژگی‌ها دلالت بر این ندارد که داعش مدرن نیست. داعش، یک کارتل فراملی جرم و جنایت، جنبش فرقه‌ای آخرالزمانی به سرعت در حال گسترش، و شبکه‌ی ترور جهان‌گستری است که فقط می‌توانست در شرایط مدرن جهانی شدن ظهور کند.

نظریه‌های مدرنیزاسیون ظاهر یکسانی دارند: فقط یک نوع جامعه می‌تواند حقیقتاً پاسخگوی نیازهای جامعه‌ای مبتنی بر نوآوری مداوم علمی و فن‌آورانه باشد. مشکل آن است که این نظریه‌ها از انواع ناسازگاری از نظم اجتماعی و سیاسی نام می‌برند. هربرت اسپنسر، جامعه‌شناس قرن نوزدهم، معتقد بود که فقط سرمایه‌داری مبتنی بر اقتصاد آزاد می‌تواند مناسب باشد. در مقابل آن، بناتریس وب، جامعه‌شناس و از شاگردان اسپنسر، باور داشت که نوعی نظام اشتراکی، که نظام شوروی زمان استالین طلوعی آن بود، مرحله‌ی بعدی در رشد و تحول جهان مدرن است. در روزگار خود ما، هم نومحافظه‌کاران و هم ترقی‌خواهان این نظر فرانسویس فوکویاما را پذیرفته‌اند که فقط «سرمایه‌داری دمکراتیک» می‌تواند نیازهای مدرن را برآورده کند. پیش‌بینی‌ای که احتمالاً معلوم می‌شود استوارتر از بقیه نیست. مدرنیته در سیاست از جنس توهم و خیالی است که پیوسته از چنگ ما می‌گریزد چرا که دائماً در حال دگرگونی است.

تعقیب این شیخ، «جنگ با تروریسم» خانمان برانداز را شکل داده است. روند جنگ عراق بعضی از نتایج این جنگ با تروریسم را نشان می‌دهد. تأثیرات این جنگ بر جهان غرب، از جمله ائتلاف عظیم منابع و ازسرگیری رسم و روال وحشیانه‌ی شکنجه در حکومت بوش، اکنون کاملاً شناخته شده است. واقعیت کمتر شناخته شده این است که فاجعه در عراق نه تنها از اشتباهاتی در رویه و خط مشی سیاسی (که برخی مضحک هم بود) بلکه از تلاش برای بازسازی این کشور به عنوان یک حکومت دمکراتیک نیز نشئت گرفته است. بریتانیا با به کار گرفتن ترفند تفرقه بینداز و حکومت کن، مناطقی از امپراتوری عثمانی را تبدیل به دولت عراق کرد، و این به آن معنا بود که حکومت عراق هیچگاه نمی‌توانست دمکراتیک باشد. گرتروید بل، یکی از معماران اصلی این دولت، افسر مستعمراتی بریتانیا، باستان‌شناس، و دانشمند می‌نویسد: «حتی یک لحظه هم تردید نکرده‌ام که اقتدار نهایی باید در دست سنی‌ها، به رغم کم‌تر بودن تعدادشان، باشد. در غیر این صورت دولتی خواهید داشت با حکومتی دینی که به دست مجتهدها اداره می‌شود، و چنین دولتی اهریمنی است.» وقایع و رویدادهای آتی تحلیل بل، که نزدیک به هشتاد سال پیش از حمله به رهبری آمریکا به عراق صورت‌بندی شده، را کاملاً تأیید می‌کند.

تهاجم به عراق و سرنگونی حکومت صدام در آوریل ۲۰۰۳، دولت عراق را به نابودی کشاند. این امر تا حدی نتیجه‌ی سیاست‌های نیروی اشغالگر بود، از قبیل منحل کردن ارتش عراق در مه ۲۰۰۳، اقدامی بی‌منطق و عجیب که پیامدهای پرمخ‌آمیزی داشت. اما دلیل اساسی ترش آن بود که انسجام دولت متکی بر سلطه‌ی سنی‌ها بود، سلطه‌ای که با اشغال کشور از بین رفت. عراق دولتی با تنوع قومی و فرقه‌ای بود که اصولاً با زور یکپارچه شده بود. خودمختاری برای «مردم عراق» غیرممکن بود، زیرا اصلاً چیزی به نام «مردم عراق» وجود نداشت. تنها پیامد تغییر رژیم که در عمل قابل تصور بود فروپاشی ناگهانی دولت بود.

از زمان تهاجم به عراق به رهبری آمریکا، سه دولت جدید در عراق پدیدار شده است: دولت اسلامی، که مطابق با تفسیر افراطی از اسلام سنی اداره می‌شود؛ دولت موجود کردها در شمال این کشور؛ و دولتی شیعه با مرکزیت بغداد که در سرزمین‌های باقی‌مانده از دولت تاریخی عراق و زیر نفوذ ایران فعالیت می‌کند. از این سه، فقط دولت کردها می‌تواند مدعی چیزی مانند دمکراسی مدرن سکولاری باشد که تغییر رژیم قرار بود در آنجا مستقر کند. در بیشتر قسمت‌های عراق، نتیجه‌ی تلاش برای استقرار دمکراسی، به قدرت رسیدن حکومت دینی (تئوکراسی) بوده است - درست همان‌طور که بل پیش‌بینی کرده بود.

عراق تحت حکومت صدام مطابق با ایدئولوژی بعثی اداره می‌شد، یعنی مرامی سکولار و تجددخواه که طبق آن پیشگامان انقلابی با استفاده از دولت باعث پیشرفت جامعه می‌شوند. بین نابودی عراق بعثی و ظهور داعش پیوندهای روشنی می‌توان پیدا کرد. انحلال ارتش منبع جذب نیرو برای فرماندهان داعش فراهم کرد، در حالی که فروپاشی بعدی دولت مناطق هرج و مرجی پدید آورد که داعش می‌توانست در آن‌ها گسترش یابد. اگر تهاجم به عراق به رهبری آمریکا به وقوع نمی‌پیوست، داعش به احتمال زیاد وجود نداشت. حاصل تغییر رژیم در عراق فروپاشی استبداد سکولار مدرن و قدرت گرفتن نوعی از حکومت دینی بود که در عین حال مدرن است. ایدئولوژی

داعش نسخه‌ای از وهابیت است، نوع بسیار سرکوبگرانه‌ی بنیادگرایی سنی که در طی قرن هیجدهم در ناحیه‌ای از عربستان سعودی کنونی رشد کرد. بنیادگرایی به دنبال خلوص از دست‌رفته‌ی گذشته‌ای خیالی است؛ اما از این حیث که جنبش‌های بنیادگرا در جوامعی توسعه می‌یابند که سنت‌هایشان به علت مواجهه با فنون و نیروهای جدید اقتصادی دچار بی‌نظمی و آشفتگی است، این جنبش‌ها خودشان ذاتاً مدرن‌اند. وهابیت - که در زمان تأسیس دولت سعودی کنونی در ۱۹۳۲ به عنوان دین رسمی انتخاب شد و در دهه‌های اخیر با استفاده از ثروت نفتی پادشاهی سعودی در سراسر جهان ترویج شد - در جوامعی که الگوهای موروثی زندگی از هم گسیخته‌اند به ابزاری قدرتمند برای جذب نیرو در گروه‌های جهادی تبدیل شده است.

داعش که از سنت‌های آخرالزمانی اسلام قرون وسطایی استفاده می‌کند، قرابت‌های بسیاری با جنبش‌های هزاره‌ای دارد که در اواخر قرون وسطی اروپا را تخریب کردند. این به آن معنا نیست که داعش بازگشت دوباره‌ی ارزش‌ها و باورهای قرون وسطایی است، زیرا تاریخ مدرن پر از جنبش‌هایی است که از اساطیر آخرالزمانی الهام گرفته‌اند. همان‌طور که نورمان کوهن در پژوهش تأثیرگذارش با عنوان *در جستجوی هزاره می‌گوید*، محرک جنبش‌های توتالیتیر قرن بیستم اساطیر آخرالزمانی بودند. تحلیل کوهن عمدتاً بر کمونیسم و نازیسم متمرکز بود، اما رویدادهای بعدی حاکی از آن بود که این تحلیل را می‌توان در محدوده‌ی گسترده‌تری به کار گرفت. فرقه‌ی بشقاب‌پرنده‌ی آمریکایی و فرقه‌ی آم شینریکیو^۳ در ژاپن که بیوتروریست‌اند^۴، از نمونه‌های جنبش‌هایی‌اند که اعتقادات آخرالزمانی را در چارچوبی شبه‌علمی از نو تدوین کرده‌اند. داعش، اگرچه اعتقادات فرجام‌شناسانه‌اش آشکارا دینی است، آخرین نمونه از یک پدیده‌ی مدرن تکرارشونده است.

هرچند نادانسته‌هایمان بسیار است، اما ظهور داعش اسرارآمیز نیست. داعش فقط برای کسانی که اعتقاد دارند به رغم تمام چیزهایی که در قرن بیستم روی داده است - مدرنیزاسیون و تمدن با هم پیش می‌روند گیج‌کننده است. در واقع، اکنون نیز همانند گذشته برخی از مدرن‌ترین جنبش‌ها از جمله وحشیانه‌ترین جنبش‌ها هستند. اما پذیرفتن چنین چیزی می‌تواند به معنای دست شستن از اعتقاد سیاسی مسلط باشد، اعتقادی که شکل زوال‌یافته‌ای از لیبرالیسم است و بدون آن رهبران غربی و افراد تأثیرگذار سرگردان و سردرگم می‌شوند. پذیرفتن این که جوامع لیبرال ممکن است «در مسیر روشنگر و پیش‌رونده‌ی تاریخ» نباشند زندگی‌شان را بی‌معنا می‌کند، حال آنکه به نظر می‌رسد تسلیم و رضا - آمادگی برای جنگ در عین تردید درباره‌ی پیروزی نهایی - از توانشان خارج باشد. به علت سردرگمی و درماندگی فزاینده، آن‌ها به این باور متوسل می‌شوند که تاریخ موقتاً از مسیر طبیعی خود به نوعی خارج شده است.

^۳ فرقه‌ای در ژاپن که در ۲۰ مارس ۱۹۹۵ با الهام از نوستراداموس با ادعای نزدیک شدن به پایان جهان در نتیجه‌ی وقوع جنگ سوم جهانی به مترو توکیو حمله کرد. اسلحه‌ی آن‌ها گازی سمی بود که باعث کشته شدن ۱۳ نفر و مجروح شدن ۶۰۰۰ نفر شد.

^۴ بیوتروریسم یا تروریسم زیستی استفاده از عوامل آلوده یا عناصر بیولوژیکی یا بیوشیمیایی به منزله‌ی سلاح تولید وحشت و ترور است، مثلاً رها کردن عمدی ویروس‌ها و باکتری‌ها یا گازهای سمی در میان مردم برای ایجاد بیماری یا مرگ.

بیش از هر چیز همین باور است که باعث شده غرب در کشورهای مثل عراق، لیبی، و سوریه مداخله کند. تصمیم به سرنگونی معمر قذافی در ۲۰۱۱ لیبی را به جهنمی پراشوب تبدیل کرده است که گروه‌های جهادی رقیب بر سر آن نبرد می‌کنند، و موجب سرازیر شدن مهاجران به اروپا شده است - که بی‌شک برخی از آنان خود باید جهادی باشند. با وجود این، غرب به تلاش‌هایش در برنامه‌ریزی برای واژگون کردن بشار اسد ادامه داده است - پروژه‌ای که می‌تواند به میزانی بیشتر هرج و مرج ایجاد کند. فقط در پی حمله‌های پاریس بود که حکومت‌های غربی کم‌کم پذیرفتند که برای برخورد با داعش ممکن است به ائتلافی نیاز باشد که ارتش اسد و نیروی هوایی روسیه را هم در بر بگیرد. حتی اکنون آنان باز هم تأکید دارند که سوریه در حالی که تحت حاکمیت «نیروهای میانه‌رو» به صورت حکومتی دمکراتیک از نو سازماندهی می‌شود می‌تواند وضعیت تاریخی خود را نیز بازیابد. با این همه، این نیروها به لحاظ تعداد اندک‌اند، میان خودشان اختلاف است، و قادر به جنگیدن با داعش و اسد به طور همزمان نیستند. تغییر رژیم در سوریه به طور اجتناب‌ناپذیری باعث سقوط دولت می‌شود، همان‌طور که در عراق و لیبی چنین شد، و داعش از هرج و مرج حاصل نفع می‌برد.

اقدامات غرب با هر نوع عقلانیت راهبردی که ارزیابی شود دلالت بر حماقت شدید دارد. تهاجم به یک کشور، برچیدن نهادهایش، پدید آوردن دولتی ناکام، رها کردن آشوب‌های متعاقب این وضعیت، و سپس بازگشتن با بمباران‌های بی‌پایان، نوعی بلاهت و سفاهت است که نظایر تاریخی چندانی ندارد. اما اصرار بر تداوم این رفتار پس از آن همه فاجعه دلالت بر چیزی غیر از بلاهت و سفاهت محض دارد. چنین رفتارهایی بیشتر شبیه نوع حاد ناهماهنگی شناختی است. رهبران غربی در تلاشی وسواس‌گونه برای بازسازی جهان مطابق تصویری آرمانی از جوامع خود نشان داده‌اند که درک درستی از واقعیت ندارند. هر اقدامی فقط ناتوانی آن‌ها را نمایان‌تر می‌کند. آن‌ها که به نوعی اضطراب و وسواس تکرار دچار شده‌اند. بارها و بارها خود را سر جای اول می‌یابند، یعنی بازگشت به واقعیت لاینحلی که از مواجهه با آن طفره می‌روند.

شیوه‌ی رایج تفکر لیبرال هر واقعیتی را که امکان دارد آرامش خاطر را بر هم بزند حذف می‌کند. یکی از این واقعیت‌ها آن است که سرنگونی حاکم مستبد به خودی خود آزادی را افزایش نمی‌دهد. اگر زن، همجنس‌خواه، عضو اقلیتی مذهبی، یا کسی باشید که پیرو هیچ دینی نیست، آیا اکنون در عراق، لیبی، یا بیشتر مناطق سوریه آزادتر از آن زمانی هستید که تحت حکومت دیکتاتوری صدام، قذافی، یا اسد بودید؟ معلوم است که آزادی بسیار کمتری دارید. واقعیت ناراحت‌کننده‌ی دیگر آن است که فرمانروایان خودکامه غالباً محبوب‌اند. از نظر لیبرال‌های امروزی، گردهمایی مردم در حمایت از استبداد و خودکامگی به دلیل بی‌علاقگی آنها به آزادی نیست، بلکه آنان حتماً از ماهیت حقیقی و انسانی خود بیگانه شده‌اند. انسان‌ها لیبرال زاده می‌شوند ولی شرطی‌سازی اجتماعی می‌تواند آنها را غیرلیبرال کند. تنها سرکوب فرهنگی و سیاسی مانع می‌شود که ارزش‌های لیبرال به شیوه‌ی جهانی زندگی تبدیل شود.

در پس این نظریه‌ی رایج پندار متافیزیکی عجیبی وجود دارد که بر اساس آن وقتی افرادی کشورهای مترقی را ترک می‌کنند که به داعش بپیوندند، به این علت است که فرایند «بنیادگرا شدن» را از سرگذرانده‌اند. اما چه کسی ده‌ها میلیون از اروپاییان را که گرد نازیسم و فاشیسم در میانه‌ی دو جنگ جهانی گرد آمدند بنیادگرا کرده بود؟ فاجعه‌ای که متعاقب آن رخ داد حاصل تبلیغی هشیارانه نبود، اگر چه تبلیغ نیز بی‌تردید نقشی در آن فاجعه داشت. اروپای میان دو جنگ جهانی ثابت می‌کند که در اثر جنگ و بحران اقتصادی، زندگی جهان متمدن می‌تواند به سرعت و به آسانی بر هم خورد و نابود شود.

تمدن مرحله‌ی نهایی تاریخ دوران جدید نیست، بلکه رشته‌ای از وقفه‌ها بین غلیان‌های مکرر توحش است. تمدن لیبرالی که در برخی از کشورهای غربی در طی چند قرن گذشته رایج بوده است به کندی و با دشواری و با تکیه بر ترکیب خاصی از سنت‌ها و نهادها پدیدار شد. این تمدن، که همواره وجودی متزلزل داشته، شیوه‌ای از زندگی است که نفوذ قدرتمندی بر بشریت ندارد. از نظر نسل قدیمی‌تری از متفکران لیبرال از جمله آلکسیس دو توکویل و آیزایا برلین، اینها واقعیتی پیش‌پاافتاده بودند. امروزه این بدیهیات حقایق ممنوعه‌اند، که دیگر از آن‌ها نمی‌شود سخن گفت یا در بسیاری از موارد درک نمی‌شوند.

تمدن لیبرالی معنای در حال ظهور جهان مدرن نیست بلکه رخداد تاریخی تکینه‌ای (singular) است که ذاتاً سست و ناپایدار است و به همین سبب، ارزش محافظت شدن دارد. لازمه‌ی دفاع از این شکل زندگی در برابر داعش این دریافت روشن است که این گروه جهادی نیرویی برای بازگشت به گذشته نیست که - به اندک مدد بمباران شدید با پیشروی مدرنیزاسیون محو شود. اگر تهدید داعش قرار است از بین برود، باید آن را شکست داد و نابود کرد.

استدلال ساده‌لوحانه‌ای که به دلیل نتایج نامطلوب مداخلات پیشین با هرگونه عملیات نظامی غرب مخالف است، ارزیابی درستی از چالش کنونی داعش ندارد. حمله‌های پاریس، که به نظر می‌رسد پاسخی به شکست‌های داعش در میدان نبرد باشد، نشان می‌دهد که دولت داعش را نمی‌توان به سادگی محصور و کنترل کرد. همچنین این تحدید و کنترل به لحاظ اخلاقی کافی نیست، به این علت که داعش نشان داده می‌تواند دست به نسل‌کشی بزند. اما هدف نباید جایگزین کردن حکومت دینی توتالیتیر داعش با نسخه‌ای از دموکراسی لیبرال باشد. پروژه و طرحی گمراه‌کننده که همان نیروهایی را فعال کرده که ما اکنون در محاصره‌ی آنیم. دولتی که به وظیفه‌ی خود عمل می‌کند و از حمایت محلی موجه و متعادلی برخوردار است و می‌تواند حافظ صلح باشد به قدر کفایت برای سیاست غرب می‌تواند چالش برانگیز باشد.

این‌که آیا غرب قادر به انجام این کار است روشن نیست. مشکلات عملی سخت و عظیم‌اند. بعد از شکست مفتضحانه در عراق، اعزام نفرات زیاد به میدان جنگ برای حکومت‌های غربی تقریباً غیرممکن به نظر می‌رسد، در حالی که نیروهای منطقه‌ای که لازم است بخشی از هر عملیات نظامی هماهنگ باشد ترکیه، کردها، سعودی‌ها، و

ایران - اهداف و رقابت‌های خودشان را تعقیب می‌کنند. روسیه نیز برنامه‌ی خودش را دارد. داعش همه را تهدید می‌کند، اما جنگ با داعش برای هیچ‌کس هنوز اولویتِ نخست نیست.

مشکلات فکری عظیم‌تر، و احتمالاً غیرقابل حل‌اند. از نظر بسیاری از افراد در جهان غرب، تهدیدی که داعش به جهان‌بینی‌شان وارد می‌کند مصیبت بزرگ‌تری به نظر می‌رسد تا شقاوت‌هایی که داعش مرتکب شده است و تهدید به تکرار آن‌ها می‌کند. گیجی و سردرگمی غرب در نزدیک شدن به این گروه علامتِ کهولتِ فکرِ لیبرال است، وضعیتی که علاج آشکاری برای آن وجود ندارد. شاید آنچه در نهایت فرهنگِ ما ندارد توانِ فهم و درک کردنِ خودش است.

برگردان: سپیده سحری